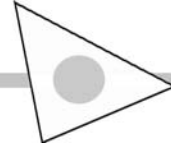


# رد پای فمینیسم نقدی بر

## در آثار جلال آل احمد



مهدی برهانی



□ در شماره‌ی ۱۳ (فروردین ۸۴) ماهنامه‌ی حافظ، دو عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه - محمدرضا کمالی و شاهپور شهولی - بررسی جالب و ارزنده‌ی روی آثار زنده‌یاد جلال آل احمد پدید آورده‌اند که دیدگاه‌های او، درباره‌ی زن، به باور این دو محقق، توانسته است در زیر چتر «فمینیسم» جا خوش کند؛ که من این چتر را آن‌چنان گسترده نمی‌بینم که بتواند از زابل تا کابل را در زیر سایه‌ی خود پنهان سازد و زنان جنوب کشورمان را از سوزندگی آفتاب و زنان شمال را از ریزش باران حفظ کند.

باید در آغاز یادآوری کنم که، انگیزه‌ی من در نوشتن این یادداشت، چندجانبه است: نخست آن‌که، روزگار جوانی خدمت دیوانی من در شهر ایذه بوده است. مردم این منطقه‌ی گسترده‌ی ایلی را تا اندازه‌ی می‌شناسم و آشنایی‌هایی با گذران زنان ایلات بختیاری دارم؛ چیزی که از چشم پژوهشگران ما و نیز از دید نویسندگان امثال آل احمد همیشه پنهان مانده است. ما زن ایرانی را در لاله‌زار و کوچه برلن دیده‌ایم، نه در شالیزارهای شمال و تنگه‌ها و دره‌ها و صخره‌های کوچ ایل‌ها. ای کاش پژوهشگران جوان به‌جای فرورفتن در آثار آل احمدها و شریعتی‌ها، به ایرانی‌های غیرمشهور و واقعی نیز می‌پرداختند.

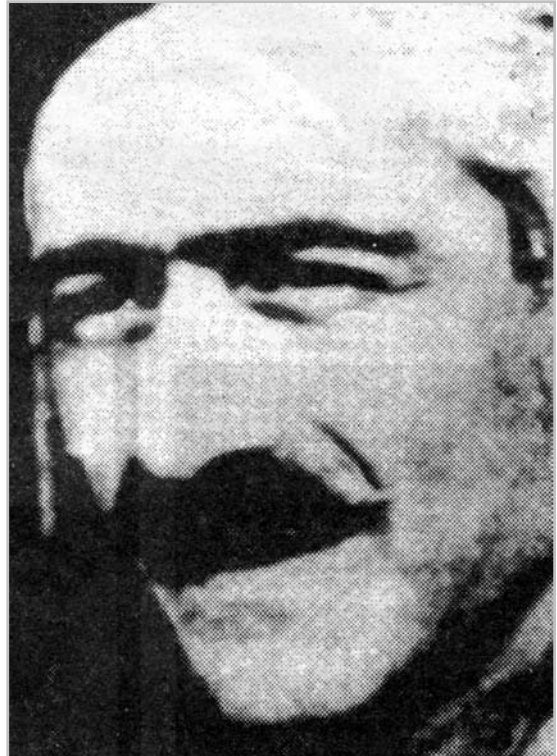
دوم آن‌که، من پس از خواندن این بررسی جذاب، توجه‌م به نکته‌ی جلب شد و آن این‌که به یاد آوردم در آثار جلال آل احمد که در آن‌ها از هر دری سخنی رفته است، اگر زن گستره‌ی گران و گرم را اشغال کرده است، «فمینیسم» به مفهوم فلسفی آن در دامنه‌ی نوشته‌های جلال جای کوچک و نمود اندکی دارد. به دیده‌ی من، اگر این کوشندگان نام بررسی خود را «زن در نوشته‌های جلال» می‌نهادند، با بررسی ارزنده‌ی این گرامیان، همخوانی بیش‌تری پیدا می‌کرد. از آن گذشته، برای سودمندشدن یک بررسی علمی، کندوکاو در نوشته‌های نویسنده‌ی چون جلال آل احمد، زحمت فراوان دارد و اصولاً به حوزه‌ی کوچک محدود می‌شود. به همین روی، دانشوران ارجمند ما، هرچند با تلاش قابل ستایش توانسته‌اند یکی دو مورد را بیابند، ولی برای نشان‌دادن همخوانی اندیشه‌های جلال آل احمد، یا تأثیر پذیری‌اش از فلاسفه و نویسندگان بزرگ عصر حاضر، در تنگدستی قرار داشته‌اند.

سه دیگر آن‌که، آشکار است داورهای جلال آل احمد بیش‌تر برآمده از احساسات ویژه و برپایه‌ی بینش شخصی و در جهت جانبداری از یک نحله‌ی فکری خاص بوده است، نه بیان واقعیات. کارهای او شاید بتواند به پژوهش‌های مردم‌شناسی کمک کند، زیرا

نکته‌ی دیگری که در این بررسی به چشم می‌خورد، بازتاب صادقانه‌ی نقطه‌نظرهای آل احمد در سراسر داستان‌ها و نوشته‌هایش است و پژوهشگران به‌درستی و روشمند سرفصل‌های جداگانه‌ی را برگزیده و به‌خوبی آرای نویسنده را بازتاب داده‌اند. اما به دو نکته در این بررسی باید با دقت بیش‌تری نگاه کرد. نخست آن‌که، گویا پژوهشگران ما در آثار جلال آل احمد به این نتیجه رسیده‌اند: «... جلال ضمن دفاع از حقوق زنان و تأکید بر ضرورت حرکت جدی و فراگیر برای رفع ستم از زنان و بهبود شرایط اجتماعی و فرهنگی آنان، همواره بر این نکته پافشاری کرده است که هر تلاش و کوشش در راه رسیدن زنان به حقوق واقعی خویش، باید برطبق ارزش‌ها و آرمان‌های دینی و ملی ما باشد...».

درست تأثیر لحن مردسالارانه‌ی جلال در این بخش از نوشته چشمگیر است و باز این مرد است که به سلیقه‌ی خود بر تربیون استبداد بالا رفته است و فرمان صادر می‌کند و برای زن تعیین تکلیف می‌کند که «باید» برطبق آرمان‌های دینی و ملی از زنان رفع ستم کرد. اگر قرار بر این باشد، سال‌ها و سده‌های زیادی سنت‌های ملی و دینی ما تکلیف زن را روشن کرده است و تنها اجازه‌یی که به زن داده است، همان است که بنشینند و شیر نر بزیاید. تلویحاً به او پروانه‌ی زاییدن شیر ماده را هم نمی‌دهد.

یک محقق و یک انسان که علمی و روشمند می‌اندیشد، هرگز شعار نمی‌دهد. مگر ما که هستیم که بخواهیم سنت‌های ملی و دینی را بازشناخته و از میان آن‌ها برای زنان حقوق‌شان را استخراج کنیم؟ در جایی که درباره‌اش می‌پنداریم: «... او تنها عدالت موجود که در



اجازه‌ی تظاهر در اجتماع داده‌ایم، یعنی زن را که حافظ سنت و خانواده و نسل و خون است، به ولنگاری کشیده‌ایم، به کوچه آورده‌ایم، به خودنمایی و بی‌بند و باری واداشته‌ایم که سر و رو را صفا بدهد و هر روز ریخت یک مد تازه را به خود بدهد و...» گویی زن خود هیچ نقشی در این گونه رفتارها نداشته است و رویه‌ی دیگر مسأله دیده نمی‌شود. زن اگر تمیز و آراسته و دارای باور و مسلک در کنار پرهیزکاری باشد، گویا با سنت ما هماهنگ نیست. اما اگر ظاهر خود را - آن گونه که جرجی زیدان در **تاریخ تمدن اسلام** آورده - بتواند به پیروی از سنت جامعه‌ی مردسالار درآورد، همه چیز روبه‌راه است. بی‌گمان رویدادهای چندساله‌ی اخیر به ما نشان داد پوشیدگی زن نمیتواند او را از لغزش نگاه دارد. در گذشته نیز یک زن پاکدامن و آلوده‌دامن لباس ویژه‌ی نداشتند، چه بسا زنان دور از پای‌بندی‌های اخلاقی به پوشش سنتی پناه می‌بردند و زنان بدون آن گونه پوشش، به دانش و فرهنگ خود را می‌آراستند. مگر زنان فرهیخته‌ی هم‌چون همسر او خانم سیمین دانشور در کشور ما کم بود؟

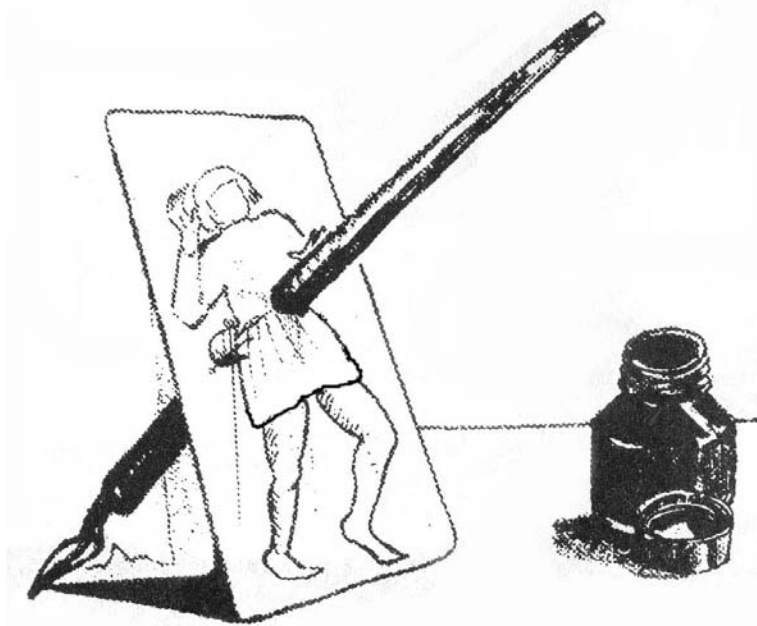
اگر آل احمد می‌توانست به بانوی دانشمند و نویسنده‌ی چیره‌دست، همسر خود [سیمین دانشور] احترام بگذارد، حاضر نمی‌شد از شاگردان بدون روسری این استاد بخواهد که با روسری در دانشگاه حاضر شوند.

البته سخن بر سر دوگانگی در چگونگی برداشت‌ها و داوری‌های این نویسنده‌ی شیرین بیان است. نویسنده‌ی که بخواهد احساسات عوام را برانگیزد و از باورهای مردم برای پیشبرد هدف‌های سیاسی‌اش سود ببرد، زمانه او را دیری نخواهد پایید که منزوی می‌کند. او که پشتیبان سنت و باورهای اجتماعی است، گه‌گاه این نکته را از یاد می‌برد و دیدگاهی بر بر زبان می‌آورد که با آن باورها دوگانگی آشکار دارد. او درباره‌ی یافتن راهکاری برای سامان دادن هویت به کودکانی که در سرکشی از آیین‌های سنتی و باورهای دینی، به گونه‌ی نامشروع به دنیا آمده‌اند، ناگزیر می‌شود با بیانی نه‌چندان صریح، همان سنت‌هایی را که در جایی پشتوانه‌ی هویت خانواده و زن می‌شمارد، دست و پاگیر ببیند و نمی‌داند چه گونه از دام این تارهایی که بر جان و هستی مردم و جامعه می‌پیچد، اندیشه‌ی خود را رها سازد. او در این مورد می‌گوید: «این داغ باطله‌ی بود که در رحم بر پیشانی یکی می‌زنیم، که می‌زند؟ معلوم نیست، اما زده می‌شود. یعنی اخلاق است و سنت است و این حرف‌های قلمبه؛ ازدواجی که با ادای چند کلمه‌ی عربی یا فارسی رسمی شده است، یا پس از ثبت در دفتری؟ واقعیت می‌گوید که در هر صورت زن و مردی گرفتار هم بودند... که پای عمل جنسی به میان آمده است، چه ثبت شده و چه ثبت نشده، چه طبق سنت و چه مخالف آن. ببینیم شاید قضیه‌ی ارث و خون و دیگر روابط اجتماعی نباید به هم بخورد. همین مقررات از قرن‌ها پیش معین کرده است، نه تنها معین کرده، بلکه چون و چند آنرا دم‌به‌دم بر سر بازار می‌کوبد. رجوع کنید به دستمال شب زفاف و به بوق و کرنای دهاتی روی بام حجله و این‌ها یعنی این که من حتا در خصوصی‌ترین روابط با زخم بنده‌ی مقرراتی هستیم که قرن‌ها پیش از من وضع شده...».

جلال در این میان گویی گسیج شده است. سنت و اخلاق ریشه‌ی ما همین است. اگر می‌پنداریم تنها با بردن زن در زیر یک

کشور ما در حق زنان اجرا می‌شود و آن عدالت انجام اعمال جنسی‌ست را به باد تمسخر می‌گیرد»، او آن را تمسخر نمی‌کند، معتقد است. در ایران تنها عدالت اعمال جنسی وجود دارد و نمی‌دانیم بی‌رحمانه و ظالمانه‌ترین کاری که با زنان می‌شود، انجام اعمال جنسی‌ست. در این زمینه برابر سنت و باورها و آموزه‌های اعتقادی، هیچ عدالتی در اعمال جنسی برای زن حتا در کنار حلال و همسر خود هم وجود ندارد، و اگر هم در آثار جلال زنی به‌دنبال یافتن عدالت جنسی یا آزادی‌ست، او به باد تمسخر گرفته می‌شود. نمونه‌ی آن خانم نزهت‌الدوله در مجموعه‌ی «زن زیادی» است که «با آزادی کامل به‌دنبال شوهر مطلوب خویش می‌گردد. شوهرش می‌بایستی چشم‌آبی، قدبلند باشد و از صبح تا شب از نوک سر تا پای زنش را ببوسد» (از سر تا نوک پا)؟! بیش‌تر زنان که سنتی می‌اندیشند، در رویارویی با همبستری مشروع، منفعل و به همین روی بیش‌تر آن‌ها سردمزاج‌اند و اگر به این عمل غریزی تن در می‌دهند، کم‌تر برای رفع نیاز خواهش طبیعی و ارضای میل خویش است. و بر همه آشکار است که گروه‌های زیادی از زنان ما بیش‌تر برای جلب رضایت مرد، این حاکم مطلق زن، و در پی دریافت امتیازهای کوچک در زندگی مادی و اجتماعی و یا از ترس و یا به رعایت هزاران باور و سنت نادرست و غالباً با اکراه، تن به همبستری با وی می‌دهند. افزون بر این که چاره‌ی نیز «جز سپردن تن نرم به قضا و تقدیر» ندارند.

دیدگاه‌های دوگانه‌ی که در برداشت‌های آل احمد به چشم می‌خورد، اگر در حد مطالعه باشد، بیش‌تر باید مورد بررسی قرار گیرد؛ برای آن که نمونه‌ی پیش چشم داشته باشیم، به این نوشته‌ی کوچک در «غرب‌زدگی» نگاه کنیم که می‌گوید: «... به زن تنها



نقاب و حجاب، همه‌ی دشواری‌های اجتماعی را می‌توان هموار کرد، اشتباه کرده‌ایم. در این جا سخن بر سر برخورد دو تمدن است که یکی سنتی و مربوط به آیین‌های اجتماعی ماست و دیگری تمدن غرب. جلال خود ناهنجاری‌های پاره‌یی سنت‌ها و باورهای اجتماعی را برمی‌شمرد، از سوی دیگر تلاش می‌کند زن را به همان‌ها برگشت دهد. نمی‌دانم آیا اگر ما وارونه بر اسب بنشینیم، بیندازیم پیشرفت زمان را متوقف کرده‌ایم. زمان می‌ایستد؟

روشن است در برخورد دو تمدن ضایعات بسیاری به‌بار می‌آید و این خود اجتماع و پیشرفت زمانه است که باید در این میان راه خود را پیدا کند و پیروز شود. در زمانی که جهان به یک دهکده تبدیل شده است، هیچ اجتماعی نمی‌تواند با بالارفتن بر تریبون‌های بسیار و با چماق کردن سنت‌ها و آیین‌ها و کوبیدن آن آیین‌ها و سنت‌ها بر سر مردم، آن‌ها را وادار به ایستادن کند و خود را از تأثیر پیشرفت‌های جهانی به کنار کشیده و دیواری آهنین به دور جامعه‌ی خود بکشد.

هنگامی که جلال فریاد برمی‌دارد: «... مذهب رسمی این مردم، شیعه است، اما می‌بینی دخترانش بدون حجاب به آموزشگاه‌ها می‌روند... من می‌گویم اعلام کنند اگر این مملکت مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشری است، پس چرا دختران بدون روسری به کلاس می‌آیند... اگر مذهب و حکومت اثنی‌عشری نیست، پس اعلام کنند تکلیف را بدانیم.» دیگر به سایر شرایع و مقررات شیعه اشاره نمی‌شود، تنها جلال به روسری نگاه می‌کند و در جای دیگر که همین مقررات و سنت‌ها، دشواری‌هایی برای جامعه پیش می‌آورد، به گونه‌ی مبهم از آن‌ها انتقاد می‌کند. همین بحث ما نیز علمی و شامل نیست. باید در یک فرصت مناسب بررسی کرد، آیا به اعتقاد آل احمد این درست است که بی‌حجابی یکی از عوامل ایجاد غریزدگی و از هم پاشیدگی کانون خانواده‌ها و انحراف آنان بوده است؟

اگر به آمار طلاق جامعه‌ی سی و پنج میلیونی دهه‌های پیش از ۱۳۶۰ و جامعه‌ی هفتاد میلیونی کنونی نگاه کنیم، اگر به آمار ازدواج‌ها و چه‌گونه‌ی تشکیل خانواده در گذشته و حال بپردازیم، به نتیجه‌های دیگر می‌رسیم. پیش از آن که درباره‌ی پوشیدگی زن‌ها از طرف حکومت این همه سختگیری اعمال شود، جوانان با کسب دیپلم توان پیدا کردن کار و تشکیل خانواده را داشتند، ولی امروزه بی‌کاری و عوامل گوناگون دیگر، در کنار اجرای مقررات پوشش اسلامی، نمی‌گذارد جوانی به ازدواج بیندیشد و غریزی را هم که خداوند به او داده، نمی‌تواند دور بیندازد. بدین روی دامنه‌ی فساد و روابط نامشروع گسترده می‌شود.

در این زمینه، نباید تنها به یک فاکتور چسبید، آن هم تنها شیوه‌ی لباس پوشیدن خانم‌ها که بی‌گمان کنج‌کاوها خواهند گفت: باز هم این ما مردها هستیم که برای زن‌ها تعیین تکلیف می‌کنیم

که چه بکنند و چه نکنند. دو دیگر آن‌که، شعر مولوی را باید وارونه کنیم و بگوییم:

ما درون را ننگریم و حال را ما برون را بنگریم و قال را ما که دم از آزادی فکر می‌زنیم و بر این باوریم که به زن آزادی «تن» داده‌ایم، چرا نمی‌پذیریم همان آزادی «تن» هم در سنت‌ها و باورهای ما به زن داده نشده است؟ اگر به عدالت جنسی زن و آزادی تن در دوره‌ی زندگی جلال آل احمد نگاه می‌کنیم، چرا به مقررات سنتی همخوابگی مرد و زن نمی‌اندیشیم؟ چرا نمی‌پرسیم باورهای اعتقادی ما دایره‌ی عدالت جنسی و آزادی تن زن را چه‌گونه ترسیم می‌کند؟ ما که آگاه به امور شرایع دینی و شرایع دینی و مقررات اعتقادی نیستیم، یک عالم علوم دینی، یا یک فقیه باید بگویند: در سنت‌ها و باورهای ما، همین آزادی‌های تن برای زن و مرد چه‌گونه است؟ تنها با شعار دادن که کار درست نمی‌شود.

ما این را می‌دانیم که در جوامع غربی که حقوق مرد و زن در بیش‌تر زمینه‌ها برابر است، مرد نمی‌تواند بدون رضایت همسرش با او همخوابگی کند و اگر در این راه زن را وادارد، این عمل جرم به‌شمار می‌رود و زن می‌تواند شوهر را زیر عنوان «سکچوال هراسمنت» یعنی ایجاد وحشت و هراس جنسی، تحت پیگرد قانونی قرار دهد. ولی ما می‌دانیم سنت‌ها و آیین‌ها و باورهای ما در زمینه‌ی «تن» هم مردسالارانه است و هیچ عدالتی در آن برای زن دیده نمی‌شود و هرگز زن آزادی تن ندارد. زن باید بدون هیچ چون و چرایی پیرو خواسته‌ها و تسلیم امیال شوهر باشد، حتا بر جهاز شتر؟! سخن که به این‌جا می‌رسد، مدافعان سنت‌ها و باورها یعنی ما مردها سفسطه را آغاز می‌کنیم. می‌گوییم: طبیعت وجود مرد و زن با یک‌دیگر دوگانه است و همین دوگانگی به مرد پروانه می‌دهد حقوق بیش‌تر و آزادی گسترده‌تری داشته باشد. جسم زن به‌گونه‌ی ساخته شده و جسم مرد به‌گونه‌ی دیگر. زن می‌تواند تمایلات طبیعی خود را مهار کند، مرد نمی‌تواند و از این‌گونه سخنان یک‌طرفه و نادرست.



فرغ فرخزاد

# گل سرخ

گل سرخ  
گل سرخ  
گل سرخ

او مرا بُرد به باغ گل سرخ  
و به گیسوهای مضطربم در تاریکی  
گل سرخی زد  
و سرانجام  
روی برگ گل سرخی با من خوابید

ای کبوترهای مفلوج  
ای درختان بی تجربه‌ی یائسه  
ای پنجره‌های کور  
زیر قلبم و در اعماق کمر گاهم، اکنون  
گل سرخی دارد می‌روید  
گل سرخ  
مثل یک پرچم در  
رستاخیز

آه من آبستن هستم،  
آبستن، آبستن.

با متفاوت بودن نیروی بدنی و ساختار اندام زن و مرد، برای خود جواز پرداختن به هر نابرابری را صادر می‌کنیم. اگر میزان توانایی‌های جسمی زن و مرد ملاک تعیین حق باشد، هیچ دو مردی هم از این دیدگاه با هم یکسان نیستند و اگر شرایط جسم و ساختار طبیعی و غریزی مرد و زن را بخواهیم سرچشمه‌ی امتیازات و حقوق مرد بدانیم، باید مانند نیاکان مان به طبیعت و کوهستان‌ها و جنگل‌ها برگردیم و مثل حیوانات زندگی کنیم، چه این که همین امروزه هم کم نیستند کسانی که در ارضای غرایز خود از حیوانات هم وحشی‌تر و عنان گسیخته‌ترند.

پژوهشگران گرامی که جوان و جویای نام هستند، مرا به یاد جوانی خود می‌اندازند که چون به سویی دل بستگی پیدا می‌کردم، می‌کوشیدم کوتاهی‌ها را نبینم و نیکی‌ها را پیش چشم آورم. با این تفاوت که این دانشمندان جوان چنین نکرده‌اند. دیدگاه‌های آنان همه درست و سنجیده است، مگر آن که عنوان بحث را بهتر می‌بود عنوان دیگری اختیار می‌کردند. زیرا این نکته که گفته‌اند: «جلال آل احمد را می‌توان به همراه فروغ فرخزاد از نخستین پیش‌گامان فمینیسم در ایران دانست»، بدون اشکال نیست. شک نیست جلال آل احمد نویسنده‌ی بزرگ و تأثیرگذار بوده است، دوستداران او می‌توانند از زوایای گوناگون کارهای او را مورد بررسی قرار دهند، اما این که بخواهیم اثری از فمینیسم را در آثار او بیابیم و یا او را با فروغ مقایسه کنیم، راه همواری را برای بررسی آثار او برنگزیده‌ایم. فروغ از ماده و جنس دیگری ست و جلال از سرزمین‌های دوردست دیگری آمده است. فروغ کسی ست که مثل هیچ‌کس نیست. به این پژوهشگران پیشنهاد می‌کنم پژوهشی جداگانه را زیرعنوان «فروغ و فمینیسم» سامان دهند که کارشان کامل‌تر خواهد شد.

جلال آل احمد که از نویسندگان برجسته‌ی زمانه‌ی ماست، کارهایش آمیخته‌ی ست از ژورنالیسم و باورهای شخصی. او برآمده از یک خانواده‌ی مذهبی ست که آشکار نیست چرا در آغاز جوانی از شیوه‌ی اندیشیدن خانوادگی جدا شده و به‌سوی گروه‌هایی می‌رود که با دین و خدا و سنت سر ستیز داشتند و پس از گام‌زدن در گسترده‌های گوناگون فکری، سرانجام از همه می‌برد و باز به سنت‌ها و شرایع دینی بازمی‌گردد. شاید او و علی شریعتی در یک جهت فعالیت ویژه فراخوانده شده بودند که هودهای رویدادهای سال ۱۳۵۷ است. در بازگشت جلال به مذهب و سنت، باید توجه داشت. اگرچه گاه‌گاه از آن‌ها هم انتقاد می‌کند، ولی تنها از هزاران به یک مورد می‌پردازد و سخنانش به شعار تا بیان واقعیت‌ها بیش‌تر نزدیک است. جلال بی‌گمان در میان جامعه‌ی سرگردان است که سنت‌ها و باورهایش برخورد شدیدی با تمدن و فرهنگ نوین غرب داشته است و بازده هر برخورد و تصادف هم قربانیان فراوانی ست که جلال می‌تواند یکی از آن‌ها باشد.

روی هم رفته، بسیار خرسندم که یک پژوهش فرهنگی و علمی، با همه‌ی نکات ارزنده و سودمندش، مرا واداشت تا برای این تحقیق عنوان دیگری پیشنهاد کنم: «زن در آثار جلال آل احمد» و به گذشته‌های پُرشر و شور شباب بازگردم و دمانی بر اسب خیال، در کوه‌های بختیاری و هوای دلپذیر دره‌های منگشت و سرچشمه کارون به گشت و گذار بپردازم. ■